



با خواندن خبر برچیده شدن خانه شاملو و اشیاء و یادگار های زندگی مشترک و عاشقانه او با آیدا سرکیسیان دلم فشرده شد و این شعر را نوشتم. حالا هرکسی هر قضاوتی که می خواهد بکند. این چند کلمه حرفهایی ست که از مدت ها پیش قصد گفتنش را داشتم و به راستی دردناک است رفتار ما ایرانی ها با مردان و زنانی که آنها را به ظاهر عزیز می داریم !
م.سحر

.....

میراثِ شاملو

شاملو رخت ازین جهان بر بست
کاروان رفت و کار ، یکسره شد
شعر نو جامهء عزا پوشید
وین خبر در جهان مخابره شد
بعد مرگ مُراد ، اشگ مرید
رودباری روان به مرمره شد
آن به سرکوفت وین به سینه نواخت
ضجه، رشگ صدای زجره شد
هر که زان پیشتر به میمنه بود
زین خبر رهسپار میسره شد

آن به بیمار سان و این به مزار
چرخ چرخان به سان فریره شد
این پسر خوانده ، آن عمو زاده
سر عم و پسر مکابره شد
زید ، قلیان گذار محفل پیر
عمرو ، آتش بیار مجمره شد
آن به خطی خطابه خوان امور
وین رمانساز نقل و خاطره شد
آن یکی ذکر بَطْر و دکا کرد
واندگر میر بزم و شبچره شد
این به شعر اندر آزموده ترین
وان به نثر از یلان نادره شد
هریکی رقعۀ مراد به کف
سر پرگار و قوس دایره شد
این یکی چارنعلۀ شاعر شد
واندگر پنج روزه شاعره شد
رفت زی خاک ، شاعری مشهور
صاحب سنگ گور و مقبره شد
آتش کینه ماند و شوکت شعر
یاد شاعر دچار نائره شد
مُسلمین سنگ گور بشکستند
وقت قهر قوای قاهره شد
روز میراث خوارگان آمد
بر سر مُرده ری مذاکره شد
آن یکی پیپ خواست وین پاپوش
واندگر خواستار اُسُثره شد
آن یکی در کشید و این دیوار
واندگر پنجه سای پنجره شد
همچو برقی که او فتد به شجر

سرّ شاخِ شجرِ مُشاجرِه شد
یارِ شاعر ز حلقه شد بیرون
خسته از این جدالِ مسخره شد
ابن احمد ، سیاوش ، آخر کار
صاحبِ خیکِ روغن و کره شد
سیصد و بیست و شش هزار هزار
داد و میراث ، بی مُخاطره شد
قاضی شرع ، حُکمِ یغما داد
شهر تسلیمِ رأی صادره شد
دوستانِ بور و آیدا مجبور
خانهء شاملو مصادره شد !
کاروانی نبود تا بزنند
حمله ، صرف دو پول ناسره شد !

م.سحر

پاریس ، 17.1.2008

<http://msahar.blogspot.com/>